

چند اصطلاح دیوانی ناشناخته از دوره ایلخانی

علی اکبر احمدی دارانی (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان)

مقدمه

بخش وسیعی از میراث تاریخی و ادبی گذشته ما در دیوان‌ها و سازمان‌های اداری شکل گرفته است. دیوان‌ها سازمان‌های منسجم و دقیق مالی و اداری بوده‌اند که نخستین نشانه‌های برقراری آن را در سرآغاز دوره اسلامی، زمان خلیفه دوم، می‌یابیم. وظیفه دیوان‌ها در ابتدا فقط اداره امور مالی بود، اما در دوره‌های بعد، تمام اموری را که حکومت‌ها، تسلط و نظارت بر آن را ضروری می‌دانستند، در بر گرفت و به فراخور نیازهای جامعه یا ضرورت‌هایی که حکومت‌ها احساس می‌کردند، دچار دگرگونی، محدودیت یا گسترده‌گی شد.

این نهاد حکومتی که عمری طولانی یافت، در ایران از همان دوران به وجود آمدن نخستین حکومت‌ها، مانند طاهریان و صفاریان، شکل گرفت و به صورتی برجسته‌تر و گسترده‌تر، در دوره سامانیان و غزنویان به حیات خود ادامه داد (برای شناخت بهتر و آگاهی از تنوع دیوان‌ها و اصطلاحات رایج در آن، دست‌کم تا اواخر قرن چهارم، ترجمه مفاتیح‌العلوم خوارزمی، باب چهارم [= در آیین دبیری])، و در دوره مغولان و ایلخانیان نیز به پایمردی دیوان‌سالاران بزرگ باقی ماند. مغولان و جانشینان آن‌ها نیز برای اداره سرزمین وسیعی که آن را گشوده بودند، نیاز به حفظ دیوان‌ها داشتند. از سوی دیگر، زبان و خط فارسی

که از ارکان اصلی این دیوان‌ها محسوب می‌شد، آن‌چنان روایی گرفته بود که در مدت زمانی طولانی هم امکان تغییر آن به زبان و خط مغولان وجود نداشت. بنابراین همان نظام دیوانی با تغییراتی به‌کار خود ادامه داد؛ هرچند برخی از اصطلاحات دیوانی از نظام اداری و قوانین مغولان وارد فرهنگ دیوانی ایرانیان شد، اما دیوان‌ها به‌کلی از بین نرفت و این نظام دقیق و ممتد تاریخی تا پایان دوره قاجار ادامه داشت و در اوایل دوره پهلوی با به وجود آمدن سازمان‌ها و نهادهای اداری کم‌کم دگرگون شد.

اسناد به‌جامانده از دیوان‌ها، نسبت به عمر طولانی آن، بسیار ناچیز است. در کنار مطالبی پراکنده که در متن‌های تاریخی یافت می‌شود، نامه‌هایی از دیوان‌ها بازمانده‌است که در میان پژوهشگران، با عنوان «منشآت» و «ترسّلات» شناخته می‌شوند و به دو دسته «اخوانیات» و «سلطانیات» قابل تقسیم‌اند. منشآت و ترسّلات در سبک نثر فارسی جزو نثرهای فنی محسوب می‌شوند و در ضمن آن‌ها لغت‌ها و اصطلاح‌های خاصی به چشم می‌خورد که ویژه این متن‌هاست و به لغت‌ها و اصطلاح‌های دیوانی معروف‌اند.

منشآت و فرهنگ‌ها

برخی از این لغت‌ها و اصطلاح‌های دیوانی در فرهنگ‌ها وارد نشده‌است. برخی دیگر که در فرهنگ‌ها ذکر شده‌اند، فقط معنای لغوی یا اصطلاحی آن‌ها در دوره‌ای خاص مورد توجه بوده‌است و از معنی‌های مختلفی که این اصطلاحات در دوره‌های گوناگون داشته‌اند، غفلت شده‌است.

با توجه به اینکه اهداف و انگیزه‌های فرهنگ‌نویسان متفاوت بوده‌است، یافتن معنی‌های گوناگونی که این اصطلاحات در دوره‌های گوناگون پیدا کرده‌اند، انتظاری نابجاست. علاوه‌براین، باید گستردگی زبان فارسی و محدودیت فرهنگ‌نویسان در دسترسی به منابع را نیز در نظر گرفت. از سوی دیگر، بسیاری از منشآت در همین چند دهه اخیر، به چاپ رسیده‌اند و طبیعی است که در فرهنگ‌های قدیم‌تر نشانی از لغت‌ها و اصطلاحات خاص آن‌ها به‌دست نیاید.

فرهنگ بزرگ سخن از اولین فرهنگ‌هایی است که در آن برای استخراج شاهدها، از منشآت بهره برده‌اند: التوسل الی الترسل، مکاتیب سنایی، منشآت خاقانی، نامه‌های رشیدالدین و طواط، مکتوبات مولانا جلال‌الدین، دستورالکاتب فی تعیین المراتب، منشآت قائم‌مقام، و نامه‌های امیرنظام گروسی از آن جمله‌اند. در مقدمه این فرهنگ چند پایان‌نامه و یکی دو کتاب دیگر نیز درباره اصطلاحات دیوانی ذکر شده که اساس کار نوشتن مدخل‌ها و شاهدهای فرهنگ بزرگ سخن بوده‌است (انوری ۱۳۸۲، ص پنجاه‌وسه - نودودو).

چند اصطلاح دیوانی ناشناخته از دوره ایلخانی در دستورالکاتب

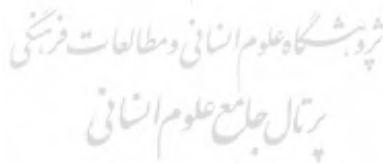
دستورالکاتب فی تعیین المراتب تصنیف محمدبن هندوشاه نخجوانی معروف به شمس منشی است. این کتاب که در ۷۶۷ هجری تصنیف شده‌است و به سلطان اویس ایلکانی (۷۴۳-۷۷۷ هجری) تقدیم شده، شیوه‌نامه‌ای بوده‌است تا کاتبان و دبیران براساس آن نامه‌های دیوانی و اخوانی را بنگارند و با به‌کارگیری لقب‌ها و عناوین بجا در تعیین مرتبه هرکس دقت فراوان به‌کار برند. این کتاب، که از مهم‌ترین کتاب‌ها در منشآت و آداب نامه‌نگاری است، در سال‌های ۱۹۶۴ و ۱۹۷۱ و ۱۹۷۶ میلادی در فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان به کوشش عبدالکریم علی اوغلی علی‌زاده در سه مجلد به چاپ رسیده‌است. ایرادهایی به این چاپ وارد است که تصحیح مجدد آن را ضروری می‌سازد (برای نقد این تصحیح، احمدی دارانی و هراتیان ۱۳۸۷).

در مجلد سوم دستورالکاتب که در «احکام دیوانی و تفویض اعمال به امرای مغول و وزرا و نواب دیوان سلطنت و استیفای ممالک و...» است، برخی از واژه‌های مربوط به دیوان‌ها معنی یا درباره سازوکار برخی شغل‌ها یا کارهای دیوانی در دوره ایلخانی، توضیحی داده شده‌است که در فرهنگ‌های قدیم و جدید مدخل نشده‌اند. این مجلد که در سال ۱۹۶۷ میلادی منتشر شده‌است، در اختیار بسیاری از محققان نیست و حتی

برخی از چاپ آن مطلع نیستند و در فهرست کتاب‌هایی که مدخل‌ها را از آن استخراج کرده‌اند، به آن اشاره‌ای نشده است (انوری ۱۳۸۲، ص شصت و یک).

محمدبن هندوشاه، مصنف دستورالکاتب، صاحب کتاب صحاح الفرس (۷۲۸ هجری)، نیز هست. این نکته از آن جهت اهمیت دارد که در ضمن کتاب دستورالکاتب نیز به معنای واژه‌ها و اصطلاحات تخصصی کار خود، توجهی ویژه داشته و سعی کرده است به معنای دقیق آن‌ها اشاره کند؛ در عین اینکه نامی از منابع خود نیز می‌برد^۱.

در ادامه بیست لغت و اصطلاح که از مجلد سوم دستورالکاتب استخراج شده است، براساس حروف الفبا و با معنا و توضیح محمدبن هندوشاه، نقل می‌شود. آنچه پس از نشانه ● می‌آید توضیحات نگارنده، براساس منابع دیگر است:



۱. در آغاز دستور الکاتب وقتی درباره مصطلحات کاتبان توضیح می‌دهد، به «قلعه» اشاره می‌کند که همان مکان کاتب است. برای همین معنای دقیق آن را به نقل از صحاح اللغة جوهری می‌آورد (محمدبن هندوشاه ۱۹۶۴ میلادی، ج ۱، ص ۸۸) یا وقتی مطالبی از کتاب‌هایی دیگر نقل می‌کند، به منابع خود اشاره می‌کند، مانند حکایت‌هایی را که از مجمع‌ال نوادر یا چهار مقاله نظامی عروضی نقل کرده (همان، ص ۹۸) یا در همان آغاز آنچه را از حکیم‌الدین ناموس درباره آداب کتابت (همان، ص ۶۳ و ۸۲) آورده است.

● «اقطاع» یعنی حکمران زمینی را به رسم تیول به کسی واگذارند تا از آن او گردد. این نوع زمین‌ها را «قَطَاع» می‌گویند که مفردش «قطیعه» است (خوارزمی ۱۳۸۳، ص ۶۲؛ شریک‌امین ۱۳۵۷). بخشیدن کسی پاره‌ای از زمین خراج، کسی را اقطاع دادن، زمینی را به تیول دادن (دهخدا ۱۳۷۲). ۱. واگذار کردن زمین یا سرزمینی به کسی (معمولاً حاکم همان زمین) که از درآمد آن استفاده کند و آن سرزمین را اداره کند. ۲. زمین یا سرزمینی که به کسی واگذار می‌کردند؛ تیول (انوری ۱۳۸۲).

براوون‌قار * barāvunqâr دست راست یورت پادشاه (محمدمبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۶۳).

● برای صورت‌های دیگر آن (Doerfer 1963-1975, vol. 1, p. 206؛ شریک‌امین ۱۳۵۷، ذیل «برانغار»؛ رشیدالدین فضل‌الله ۱۳۷۳، واژه‌نامه، ج ۳، ص ۲۳۲۱).

بلاړغو bolârqu در عرف مغول گم‌شده را گویند که آن را خداوند پیدا نباشد، چون غلام و کنیزک و چهارپای (محمدمبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۶۷).

● (Doerfer 1963-1975, vol. 1, p. 213؛ رشیدالدین فضل‌الله ۱۳۷۳، واژه‌نامه، ج ۳، ص ۲۳۲۲).

ادرار edrâr ادرار وجهی است که پادشاهان در حق یکی از مستحقان انعام فرمایند و بعد از او بر اولاد و احفاد او ابدی مقرر و مسلم دارند (محمدمبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۲۶۰).

● وظیفه و مقرری، اجرا، مرسوم، مستمری، راتبه، عطیه، انعام (دهخدا ۱۳۷۲، ذیل «ادرار»). پول و مالی که به‌طور مرتب در رأس یک زمان معین به کسی می‌رسیده‌است؛ جیره؛ موجب؛ مقرری (انوری ۱۳۸۲؛ نیز شریک‌امین ۱۳۵۷).

استخراج estexrâj بازدانستن احوال متصرف و ولایت است و استرداد آنچه از اموال دیوان بر متصرف ثابت گردد (محمدمبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۱۵۲).

● اخذ وجوه و جمع‌آوری مالیات (دهخدا ۱۳۷۲). گرد آوردن خراج و مالیات معمولاً با فشار و زور (انوری ۱۳۸۲).

اقطاع eqtâ در عرف مستوفیان آن است که پادشاه موجب امرا و لشکریان را که از دیوان مقرر و مجری باشد، بر متوجه موضعی دیوانی تعیین فرماید و بر ایشان مقرر و مسلم دارد تا سال‌به‌سال از آنجا تصرف نمایند و رجوع با دیوان نکنند و از روی لغت اقطاع دادن سلطان است و معنی لغوی نیز مطابق مفهوم اصطلاحی است (محمدمبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۴۸).

● (Doerfer 1963-1975, vol. 2, p. 301)

بزرگ و ریش سفید مطبخ، خوانسالار، باورچی. در هندوستان به معنی داروغه و باورچی‌خانه و کسی که اطعمه را پیش امرا و سلاطین قسمت کند، مستعمل است (دهخدا ۱۳۷۲، به نقل از آندراج، ذیل «بکاول»). ناظر و آبدار و شرابدار (همان، به نقل از ناظم‌الاطبا، ذیل «بکاول»). مأمور سر رشته‌داری که پرداخت حقوق و سپاهیان و تقسیم غنایم در قشون و تهیه غذا برای سکنه مدرسه و خانقاه از وظایف او بوده است (ایلخانان مغول و تیموری) (همان، به نقل از فرهنگ فارسی معین؛ نیز

شریک‌امین ۱۳۵۷، ذیل «بُکاول»). در واژه‌نامه جامع‌التواریخ به صورت «بوکاول» ضبط شده است و تعریف آن با تعریفی که در دستورالکاتب آمده، متفاوت است)

رشیدالدین فضل‌الله ۱۳۷۳، واژه‌نامه، ج ۳، ص ۲۳۲۶). ۱. مأمور سر رشته‌داری لشکر که از جمله وظایف او پرداخت مزد سپاهیان بود. ۲. مأمور تهیه غذا و آشامیدنی برای شاهان و امیران یا رئیس آشپزخانه دربار. ۳. مأمور (انوری ۱۳۸۲، ذیل «بکاول»؛ نیز ذیل «بوکاول»).

جاوون‌قار jāvunqār دست چپ یورت پادشاه باشد (محمدبن هندوشاه ۱۹۶۷، ج ۳، ص ۶۳).

● (Doerfer 1963-1975, vol. 1, p. 29)

شریک‌امین ۱۳۵۷، ذیل «جاوانگار».

بلا‌رغوجی bolârqu iy شخصی را گویند که او را از دیوان بزرگ تعیین کرده باشند تا به وقت کوچ اردو او با نوکران خود در مواضع یورت‌های مردم تردد کند و هرکس را که غلامی یا کنیزی یا چهارپایان، از اسب و استر و شتر و گاو و درازگوش برجای مانده باشد یا گم شده پیش خود بَرَد و محافظت نمایند و اگر دیگری یابد، پیش او بَرَد و بسپارد و او در نگاهداشت آن گم‌شده‌ها سعی نماید تا آنگاه که خداوندان پیدا شوند و ثابت گردانند که از آن ایشان است و بعد از آن تسلیم کند و بلا‌رغوجی بر در خانه و یورت خود غَلَمی فرو برده باشد تا مردم بدان نشان، خانه و یورت او را باز یابند و پیش او روند و گم‌شده خود را بازستانند (محمدبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۶۷ و ۶۸).

● (Doerfer 1963-1975, vol. 1, p. 213)

بوکاوول bukâvul شخصی را گویند که بعد از امرا، آقا و بزرگ‌ترین طوایف لشکریان او باشد و راه او آنک به تدبیر مصالح امارت و ترتیب لشکریان و ایصال وظایف و مراسم که از دیوان بزرگ جهت ایشان تعیین رود، قیام نماید و غنایم و فتوحات را که در فتح ممالک و تسخیر ولایات به دست آرند، به موجب راستی بر ایشان قسمت کند و جانب حق مَرعی داشته، نگذارد که بر یکدیگر زور و زیادتی کنند (محمدبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۵۳ و ۵۴).

معنی به یکدیگر نزدیک است (محمدبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۲۹۶؛ نیز همان ۱۹۷۱، ج ۲، ص ۲۰۷).

● داد، مظلّمه، دادخواهی و ستم کردن، آنچه به‌زور ستمه باشند، ستم، ظلم (دهخدا ۱۳۷۲، ذیل «ظلامه»). شکایت؛ تظلم؛ دادخواهی (انوری ۱۳۸۲).

قانون qānun لفظی سُرّیانی است و به اصطلاح مستوفیان دفتری را خوانند که مجموع اصول اموال و کیفیت اجرای آن از جهات دیوانی و املاک هرکس مفصل و محدود مذکور باشد (محمدبن هندوشاه ۱۹۶۷، ج ۳، ص ۱۴۱).

● بر وفق فرموده‌ی غازان مجموع آن مسودات را، بعد از اصلاح، به‌اتفاق بر دفتری نوشتند و آن را قانون‌الامور نام نهاد و فرمود که فی‌مابعد احکام را از آن مسودات نویسند، بی‌زیاده و نقصان (شریک‌امین ۱۳۵۷، ذیل «قانون‌الامور»).

قرار شمسّی qarāre nsi رسمی است که در بغداد و عراق عرب نهاده‌اند و در جای دیگر این رسم نیست و آن چنان است که موضعی خراب را که از قبیل عواطل و بایرات باشد، از دیوان به مبلغی اندک برگیرند و معمور گردانند و به ملکیت ابدی تصرف نمایند و محقر ضمان را سال‌به‌سال با دیوان جواب می‌گویند (محمدبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۳۱۰).

مرسوم marsum وجهی را گویند که از دیوان به کسی دهند، در عوض خدمتی که مباشر آن باشد

حزر و تخمین hazr o taxmin [«حزر»] از روی لغت «تقدیر کردن» است و «تخمین»، «قیاس کردن» و این حکم در صورتی نویسند که متوجه موضعی مزروعی معین نباشد و به حقیقت آن نرسیده باشند؛ ارباب خیرت و حزراران بر سر آن روند و به تقدیر و قیاس و گمان متوجه معین گردانند (محمدبن هندوشاه ۱۹۶۷، ج ۳، ص ۱۴۷).

● حزر: برآورد کردن و تخمین زدن مقدار محصول زراعت است (خوارزمی ۱۳۸۳، ص ۶۳). تخمین زدن و حدس زدن (دهخدا ۱۳۷۲، ذیل «حزر کردن»). تخمین زدن و برآورد کردن محصولات زراعی برای اخذ مالیات (انوری ۱۳۸۲، ذیل «حزر»؛ نیز شریک‌امین ۱۳۵۷، ذیل «حزر»).

● تخمین: برآورد کردن قیمت سبزی‌هاست، این کلمه از «خمانا» مشتق شده و در فارسی در مورد شک و گمان به‌کار می‌رود (خوارزمی ۱۳۸۳، ص ۶۳). تعیین کردن اندازه چیزی به‌صورت تقریبی؛ برآورد کردن (انوری ۱۳۸۲، ذیل «تخمین»).

ظلامه zolāme به اصطلاح مستوفیان احوالی را گویند که متصرفان و رعایا به دیوان بزرگ بازنمایند، مشتمل بر خرابی‌ای که بدیشان رسیده باشد و استعانتی که واجب‌التدارک بود و جواب آن مُتَمَسِّک ایشان باشد و از روی لغت چیزی است که مظلوم از ظالم طلبد و مفهوم هر دو

مقاصه در مورد بدهکاری مالیاتی شخص انجام می‌شود، در این صورت آنچه که پیش گرفته به‌عنوان حقوق پرداختی او محسوب می‌شود (خوارزمی ۱۳۸۳، ص ۶۷).

وزیر vazir اشتقاق «وزیر» از «وزر» است و «وزر» «پناهگاه» را گویند (محمدبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۷۴).

● در اشتقاق «وزارت» و «وزیر» دو قول است؛ پاره‌ای لغویین گویند از «وزر» به معنی «حمل» و «بار» است؛ چه سنگینی بار مُلک به دوش وزیر است. این قول ابن‌قتیبه است و ابواسحاق زجاج گوید: از کلمه «وزر» به معنی «حمل» و «رسن» که چنگ در آن زند رهایی از هلاک را (دهخدا ۱۳۷۲، ذیل «وزیر»، یادداشت به خط دهخدا).

یارغو yârqu چون اقوام مغول را برحسب وضعی که در قدیم داشته‌اند، قانونی معین بوده که قضایا را میان دو شخص بر آن موجب به قطع می‌رسانیده‌اند و نمی‌گذاشته که بر هیچ طرف حیف و تعدی و زور و زیادتی رود و آن قانون را «یارغونامه» نام نهاده و همچنانک اهل اسلام در اختلاف احکام میان طوایف انام رجوع با شریعت شریفه محمدی علی شاعرها افضل الصلوات و اکمل التحیات می‌کنند، رجوع اقوام مغول نیز در قضایا با یارغو بوده و تا غایت بر آن وتیره استمرار و بر آن قانون استقرار می‌نمایند و آن قاعده ایشان را شرعی مؤکد و

و آن وجه سالیانه بود. چون آن کس ترک آن خدمت کند، مستحق استیفای آن مرسوم نباشد (محمدبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۲۷۲).

● رسوم و حق مأمور و مقرری و مواجب و مانند آن آمده‌است و حقی که علاوه بر مواجب به مستخدمان مخصوصاً لشکریان هر سال از طرف دولت داده می‌شده (دهخدا ۱۳۷۲). آنچه از طرف حکومت یا دولت به کسی برای انجام کاری داده می‌شود؛ جیره؛ مواجب (انوری ۱۳۸۳؛ نیز شریک‌امین ۱۳۵۷).

معیشیت ma it وجهی را گویند که پادشاه در حق کسی ارزانی فرماید و تا آن کس در حیات باشد، منقطع نگردد و بعد از وفات او منقطع و ساقط شود و چون به متوجه موضعی مقاصه گردد، حُکم مقاصه نیز موقوف بر حیات آن کس باشد و بعد از وفات او مُسَقَط گردد، به خلاف مقاصه ادرار که آن ابدی باشد (محمدبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۲۶۹).

● مستمری؛ مواجب (انوری ۱۳۸۲، ذیل «معیشیت»).

مقاصه moqâsse آن است که در عوض آن وجه، موضعی دیوانی به تملیک ابدی بر صاحب ادرار و اولاد و احفاد او نسلماً بعد نسل مسلّم دارند (محمدبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۲۶۰).

● مقاصه: کم کردن مقدار تلمیظ [= مساعده] است از سلف، یعنی مقداری را که سپاهی مساعده گرفته از حقوقش کم کنند. گاهی

آفریده از مقام و مرتبتی که او معین کرده باشد، تجاوز نماید و به جای دیگر رود (محمدبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۵۷ و ۵۸).

● سواری که ملازم امرا و رجال بزرگ باشد (دهخدا ۱۳۷۲، به نقل از فرهنگ ناظم‌الاطبا)، مأمور تشریفات درباری به‌طور عام (همان، ذیل «یساول»). چوبداری را گویند که برای نظم صفوف و طرد و منع بیگانه در دربار ارباب دولت باشند (استرآبادی ۱۳۷۴، ص ۲۵۸). ۱. نگهبان؛ قراول. ۲. مأمور دیوانی، به‌ویژه مأمور تشریفات در دوره صفوی (انوری ۱۳۸۲، ذیل «یساول»؛ نیز شریک‌امین ۱۳۵۷، ذیل «یساول»؛ رشیدالدین فضل‌الله ۱۳۷۲، واژه‌نامه، ج ۳، ذیل «یساوول» و «جاساؤل»).

یورتجی yurtji یکی از معضلمات اسباب مملکت و مهمات سلطنت آن است که پادشاه را در یایلاق و قیشلاق و جمیع منازل و مراحل شکارگاه‌ها و در هر موضع که نزول کند، یورتی معین باشد که چون شاهزادان و امرا و وزرا و ایناقان و ارکان دولت و اعوان حضرت آن یورت [= اقامتگاه] را در نظر آورند، هرکس از ایشان داند که یورت او کجاست و او را کجا فرو می‌باید آمد و تا یورت پادشاه معین نشود، یورت ایشان نیز معین نگردد، مثلاً شاهزادگان بر دست راست نزدیک پادشاه فروآیند و امرای الوس نیز بر دست راست که ان را براوون‌قار گویند، نزول کنند و وزرا و اصحاب دیوان به

طریقی مسلوک است و جهت فصل احکام که میان امرا و طوایف مغولان اتفاق می‌افتد، رجوع با آن قانون که در استقامت طریق و رفع مخاصمت و منازعت معتقد فیہ ایشان است، از لوازم می‌گردد (محمدبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۳۲).

● ۱. محاکمه. ۲. دعو؛ نزاع (سترآبادی ۱۳۷۴، ص ۲۵۶). شریک‌امین معنی «یارغو» را به نقل از سبک‌شناسی بهار (ج ۳، ص ۲۳۱) آورده‌است که از دوران مغول متداول شده (شریک‌امین ۱۳۵۷، ذیل «یارغو»؛ نیز دهخدا ۱۳۷۲، ذیل «یارغو»؛ رشیدالدین فضل‌الله ۱۳۷۲، ج ۳، واژه‌نامه، ذیل «یارغوچی»). ۱. بازپرسی؛ استنطاق. ۲. شکایت، دادخواهی. ۳. حکم مجازات. ۴. محلی که در آن قاضی به دعوای رسیدگی می‌کند؛ محکمه؛ دادگاه (انوری ۱۳۸۲، ذیل «یارغو»). یارغونامه: صورت‌جلسه بازپرسی (همان، ذیل «یارغونامه»؛ نیز Doerfer 1963-1975, vol. 4, p. 58).

یارغونامه yârquname یارغونامه

یاساول yâsâvol راه یاساولی اردوها و لشکرها از معضلمات مهمات ممالک است و وظیفه یاساول آن است که جمیع طوایف را از خرد و بزرگ در مرتبه معین که حد ایشان باشد، بدارد و در وقت رکوب عساکر منصوره، امرا و لشکریان را نیز در مقامی که راه ایشان باشد، فرود آرد و سوار بایستاند و نگذارد که هیچ

● کسی که تعیین یورت می‌کند (دهخدا ۱۳۷۲، ذیل «یورتچی»، به نقل از رائد). در دوره مغول، مأمور رسیدگی به وضع یورت و تعیین محل اقامت لشکر یا کاروان (انوری ۱۳۸۲، ذیل «یورتچی»؛ نیز شریک‌امین ۱۳۵۷، ذیل «یورتچی»؛ رشیدالدین فضل‌الله ۱۳۷۲، ج ۳، واژه‌نامه، ذیل «یورتچی»؛ Doerfer 1963-1975, (vol. 4, p. 216).

جانب جاوون‌قار که دست چپ یورت پادشاه باشد، فروآیند و ایناقان در حوالی پادشاه و ارکان دولت اگر از اتراک باشند با یورت امرا روند و اگر از تازیکیان باشند با یورت وزرا و بیتکچیان و سادات و قضات و ائمه و موالی پیش مسجد جامع فروآیند که یورت آن در برابر یورت پادشاه باشد و چون احوال یورت بر این جملت مقرر است؛ تعیین یورتچی از لوازم اوضاع مملکت گردد (محمدبن هندوشاه ۱۹۷۶، ج ۳، ص ۶۳).

منابع:

- ابن ماهر، عبدالله (۱۹۶۵)، انشای ماهر و منشآت عین‌الدین عین‌الملک عبدالله بن ماهر، تصحیح و مقدمه شیخ عبدالرشید و اهتمام محمد بشیر حسن، اداره تحقیقات پاکستان، لاهور.
- احمدی دارانی، علی‌اکبر و اکرم هراتیان (۱۳۸۷)، «دستورالکاتب فی تعیین المراتب»، مجله آینه میراث، شماره ۴۱، صفحه‌های ۲۱۹-۲۳۳.
- استرآبادی، محمد مهدی بن محمد نصیر (۱۳۷۴)، سنگلاخ، ویرایش روشن خیابوی، نشر مرکز، تهران.
- انوری، حسن (۱۳۷۳)، اصطلاحات دیوانی دوره غزنوی و سلجوقی، سخن، تهران.
- انوری، حسن (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، سخن، تهران.
- بهاء‌الدین بغدادی، محمد بن مؤید (۱۳۸۵)، التوسل الی التوسل، تصحیح و تحشیه احمد بهمنیار، اساطیر، تهران.
- حسام خوبی، حسن بن عبدالؤمن (۱۳۷۹)، مجموعه آثار حسام‌الدین خوبی، مقدمه و تصحیح و تحقیق صغری عباس‌زاده، میراث مکتوب، تهران.
- خاقانی، بدیل‌بن علی (۱۳۸۴)، منشآت خاقانی، تصحیح محمد روشن، دانشگاه تهران، تهران.
- خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۰)، «اویس جلایر»، دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، جلد ۱۰، صفحه‌های ۴۵۴-۴۵۶، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.

خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن یوسف کاتب (۱۳۸۳)، ترجمه مفاتیح العلوم، مترجم حسین خدیو جم، علمی و فرهنگی، تهران.

دهخدا، علی اکبر (و همکاران) (۱۳۷۲)، لغت‌نامه، مؤسسه لغت‌نامه دهخدا، تهران.
رشید و طواط (۱۳۳۸)، نامه‌های رشیدالدین و طواط، به کوشش قاسم تویسرکانی، دانشگاه تهران، تهران.
رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۶۴ / ۱۹۴۵ میلادی)، مکاتبات رشیدی، به تصحیح و اهتمام محمد شفیع، سلسله نشریات کلیه پنجاب، پنجاب لاهور.

رشیدالدین فضل‌الله (۱۳۷۳)، جامع‌التواریخ، به تصحیح و تحشیه محمد روشن و مصطفی موسوی، البرز، تهران.

سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۷۹)، مکاتیب سنایی، به کوشش نذیر احمد، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران.

شریک‌امین، شمیمس (۱۳۵۷)، فرهنگ اصطلاحات دیوانی دوران مغول، فرهنگستان ادب و هنر ایران، تهران.

صدر قونیوی، ابوبکر بن زکی (۱۳۴۹)، روضة الكتاب و حديقة الالباب، به تصحیح و تحشیه میروودود سیدیونسی، مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، تبریز.

فارابی، ابونصر محمد بن محمد (۱۳۶۴)، احصاء العلوم، ترجمه حسین خدیو جم، علمی فرهنگی، تهران.
گاوآن، خواجه عمادالدین محمود (۱۳۸۱)، مناظر الانشاء، تصحیح معصومه معدن‌کن، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران.

محمد بن هندوشاه (معروف به شمس منشی) (۱۹۶۴، ۱۹۷۱، ۱۹۷۶ میلادی) دستورالکاتب فی تعیین المراتب، سه جلد، به سعی و اهتمام عبدالکریم علی اوغلی علی‌زاده، فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، مسکو.

محمد بن هندوشاه (معروف به شمس منشی) (۲۵۳۵ [= ۱۳۵۵])، صحاح الفرس، به اهتمام عبدالعلی طاعتی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران.

مختارات من الرسائل (۱۳۵۳)، مقدمه و فهرس به کوشش ایرج افشار، انجمن آثار ملی، تهران.
منتجب‌الدین بدیع، علی بن احمد (۱۳۸۴)، عتبه الکتبه، به تصحیح و اهتمام محمد قزوینی و عباس اقبال آشتیانی، اساطیر، تهران.

میهنی، محمد بن عبدالخالق (۱۹۶۲)، دستور دبیری، به تصحیح و اهتمام عدنان صادق‌ارزی، دانشکده الهیات دانشگاه آنقره، آنکارا.

نوایی، عبدالحسین (۱۳۷۰)، اسناد و مکاتبات تاریخی ایران (از تیمور تا شاه اسماعیل)، علمی و فرهنگی، تهران.
یوسف اهل، جلال‌الدین (۱۳۵۶-۱۳۵۸)، فراند غیائی، دو جلد، به کوشش حشمت مؤید، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.

DOERFER, Gerhard (1963-1975), *Türkische und mongolische Elemente im Neupersischen*, 4Bde, Wiesbaden, Steiner.

